۲۰. تعدد قرائات (۱۴۰۱/۱۲/۰۹)

سال تحصیلی (۱۴۰۱-۱۴۰۲) - سه‌شنبه، ۰۹ اسفند ۱۴۰۱

- پیشگفتار (خلاصه)
- عدم ملازمه تفرد راوی با شذوذ قرائت
- نفی تعدد قرائات در بیان صاحب حدائق
  - الف) روایاتی که به تغییر آیات اشاره می کنند
  - ب) روایاتی که به حذف آیه ای سوره اشاره می کنند
- توقف مرحوم مجلسی در جواب از اشکال فیض کاشانی به تحریف قرآن
- اصلح الوجوه در معنای سبعة احرف، جواب روایات دال بر تغییر
- جوهره تکوینی قرآن و پاسخ به نقص و حذف برخی از آیات و سور
- اشکال علامه طباطبایی به قول ابوفاخته در تفسیر آیات محکم و متشابه و جواب از آن
- کلام ابوفاخته گویای تدوین تکوینی و شبه هولگرام بودن قرآن
- بررسی آیه «وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ»
- کتاب ناصر قفاری و استفاده از تحریف قرآن بر علیه شیعه
- مذهب تسنن ابن شنبوذ و قرائت قرائات مخالف مصحف عثمان
- علم جفر اهل البیت (ع)
- قرائت میرزا هاشم آملی در نماز

پیشگفتار (خلاصه)

عدم ملازمه تفرد راوی با شذوذ قرائت

صفحه ششم این جزوه بودیم. فرمودند:

> و قال سبطه بعد نقل هذا عنه: هذا مشکل جدًّا لکن «لکون ظ» المتواتر لا یشتبه بغیره کما یشهد به الوجدان، انتهی. قلت: و کلامه هذا بظاهره قد یخالف کلامه السابق من أنّ الکلّ نزل به جبرئیل .. إلی آخره، فلیلحظ ذلک، علی أنّه ذکر الکلامین فی کتاب واحد و هو «المقاصد العلیة» و الجمع بینهما ممکن[1]

«و کلامه هذا بظاهره قد یخالف کلامه السابق من أنّ الکلّ نزل به جبرئیل .. إلی آخره »؛ این «یخالف» را صاحب حدائق فرموده بودند. لذا ایشان فرمودند:**«فلیلحظ ذلک، علی أنّه ذکر الکلامین فی کتاب واحد**»؛ این اضافه صاحب مفاتاح الکرامه بود. چطور دو کلام متخالف در یک کتاب جمع شود؟!**«و هو «المقاصد العلیة» و الجمع بینهما ممکن**»؛ جمع بین دو عبارت شهید آن هم در یک کتاب ممکن است. ایشان نسبت به **«و الجمع بینهما ممکن**»، چیزی را توضیح نداده بودند. همانطور که قبلاً عرض کردم، شش-هفت سال پیش که این بحث را شروع کرده بودیم، هیچ چیزی از این امکان نمی‌فهمیدیم. چطور ممکن است که جمع شود! اما در این هفت-هشت سال با مطالعه و کار، الآن وجوه مختلفی را خدمت شما عرض کردم.

مهمترین آن، همان نکته بود؛ یعنی نزد کسانی که در کلاس قرائت شرکت کرده‌اند و درس خوانده‌اند -امثال علامه حلی، صاحب غنیه، بخصوص شهید اول، شهید ثانی، محقق ثانی- واضح است. تا زمان صاحب مدارک که برای ایشان واضح نبود. اما قبل از ایشان کالشمس واضح است که در سبعه و عشره، تفرد مساوی با شذوذ نیست. بین بیست راوی از قراء عشره، نوزده نفر یک جور قرائت کرده‌اند، اما در بین همه اینها یکی حفص می‌شود و به این صورت قرائت می‌کند و ما می‌خوانیم. حفص بین نوزده نفر از راوی‌های قراء عشره، به روایت از عاصم متفرد است. اما نزد اهلش این منافاتی با تواتر قرائات او ندارد. من کلاس را می‌گویم. اینکه کسی بخواهد خدشه کند حرف دیگری است. من مکرر عرض کرده‌ام. نزد این آقایان واضح است. من حاضر هستم که قسم بخورم. شهید ثانی که در مقاصد العلیه به این صورت فرموده‌اند، مقصودشان همین است. نمی‌گویند متفردات، شاذ هستند. اصلاً منظور ایشان این نیست لذا تناقض نیست.

نزد شهید ثانی که فرمودند: «من السبعه ما وه الشاذ»، تفاوت شاذ با تفرد روشن است، لذا شما نباید اینها را مخلوط کنید. از شذوذ یک مقصودی داشتند. از این شذوذ اگر در ذهن دیگران تفرد به ذهنشان بیاید، دارند اشتباه می‌کنند. این نکته بسیار مهمی بود که عرض کردم. لذا فرمودند: «و الجمع بینهما ممکن»، ولی توضیح بیشتری نفرمودند. به وجوه عدیده‌ای جمع ممکن است.

مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسين) ج٧ ص٢١٩[1]

نفی تعدد قرائات در بیان صاحب حدائق

الف) روایاتی که به تغییر آیات اشاره می کنند

از اینجا داشتیم عبارت صاحب حدائق را میخواندیم. جلسه قبل به صفحه ۱۰۵ رسیدیم. صاحب حدائق خودشان تصریح بسیاری مغتنمی کردند -تصریحی که در مقام در بود- به اینکه کلمات اصحاب این است که قرائات، متواتر به رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله است. این خیلی مهم است. خودشان میگویند که اصحاب این را میگویند. پس دیگر ما تردیدی نداریم. کسی که میخواهد آنها را رد کند، سخن آنها را میداند. صاحب وسائل هم که مقداری قبل از ایشان بودند، عبارتی دارند؛ من که این عبارت را خواندم در ذهنم تمسخر آمد؛صاحب وسائل میگویند مسخره است که شما میگویید قرائات متواتر است و منظورتان از تواتر هم این باشد که به عاصم و حمزه و ... برسد. مگر اینها چه کسانی هستند؟! اینها چه محلی از اعراب دارند؟! بلکه اگر میگویند متواتر است، متواتر به اصل است. این را در کتاب تواتر القرآن فرمودند.

صاحب حدائق بعد از این فرمودند چه کنیم؟ وقتی به روایات الآل مراجعه میکنیم؛ «و هو عند من رجع إلى اخبار الآل (عليهم صلوات ذي الجلال) لا يخلو من الاشكال»، سه اشکال میکنند. اولاً، ثانیاً، و ثالثاً. مقدمه اشکال سوم را هفته قبل خواندیم.

ایشان در ثالثاً فرمودند که روایات این ادعا را رد میکند. در صفحه 99 میفرمایند عامه روایت سبعه احرف را آوردند و اگر هم در روایات شیعه آمده باشد، تقیه است. تا ذیل صفحه ۹۹ میفرمایند که این تقیه مداراتی است. صفحه ۱۰۰، کلام شیخ الطائفه و مرحوم طبرسی را آوردند و به آنها تعبیر صریح را نسبت دادند. ما هم چقدر بحث کردیم که علاوه‌براینکه صریح نیست، بلکه برعکس است. بعد کلام ابن جزری را آوردند و فرمودند: صریح در این است که میتواند از این قرائات، شاذ هم باشد. و حال آنکه مقصودش اصلاً این نبود. در صفحه ۱۰۲، حرف زمخشری را آوردند که ما در هیچ کجا آن را پیدا نکردیم. پیدا نکردیم که زمخشری کجا گفته است. تا اینکه میفرمایند:

> ثم أقول: و مما يدفع ما ادعوه أيضا استفاضة الأخبار بالتغيير و التبديل في جملة من الآيات من كلمة بأخرى زيادة على الأخبار المتكاثرة بوقوع النقص في القرآن و الحذف منه كما هو مذهب جملة من مشايخنا المتقدمين و المتأخرين
>
> **[1]**

«ثم أقول»؛ میفرمایند من میخواهم مطلبی را بگویم؛ گویا در نظر ایشان کار تمام میشود. شما میگویید اینها متواتر است؟!

«و مما يدفع ما ادعوه»؛ ادعای این را که تواتر در قرائات ثابت است،**«أيضا استفاضة الأخبار بالتغيير و التبديل في جملة من الآيات من كلمة بأخرى»؛** ائمه علیهم‌السلام جای یک

کلمه را عوض کرده‌اند، ای کلمه‌ی دیگری را جای آن گذاشته‌اند. اخبار مستفیضه دارد. این اوّلاً

---

[1] الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة، ج۸، ص: ۱۰۲

ب) روایاتی که به حذف آیه ای سوره اشاره می کنند

اما دوم؛ «**زيادة على الأخبار المتكاثرة بوقوع النقص في القرآن و الحذف منه**»؛ اینکه اصلاً یک آیه نیامده، یک سوره نیامده، اینها را چه کار کنیم؟! اگر متواتر بود که این روایات در این باب متواتر نمی‌شد.«**كما هو مذهب جملة من مشايخنا المتقدمين و المتأخرين**». بعد شروع می‌کنند مواردی را می‌آورند.

ابتدا من خلاصه و دورنمایی از بحث که به ذهنم می‌آید را عرض می‌کنم. ایشان دو بخش و دو طایفه مهمی از روایات را می‌گویند. انصافاً هم اگر استیعاب شود، خیلی مفصل است. برای بخش اولی که ایشان از مستفاضه می‌گویند، مرحوم محدث نوری در فصل الخطاب در باب دوازدهم یا یازدهم، هزار و پانزده حدیث می‌آورند. این کم است؟! برای بخش اول فرمایش ایشان، هزار روایت آورده‌اند.

توقف مرحوم مجلسی در جواب از اشکال فیض کاشانی به تحریف قرآن

فرمایش دوم ایشان هم اصل روایاتی است که به تحریف قرآن مربوط می‌شود. مرحوم مجلسی در مرآة العقول وقتی به باب نوادرمی‌رسند، در آخرین روایت این باب، به این صورت می‌فرمایند:

> ۲۸ علي بن الحكم عن هشام بن سالم عن أبي عبد الله ع قال: إنالقرآن الذي جاء به جبرئيل ع إلى محمد ص سبعة عشر ألف آية.
>
> الحديث الثامن و العشرون: موثق. و في بعض النسخ عن هشام بن سالم موضع هارون بن مسلم، فالخبر صحيح و لا يخفى أن هذا الخبر و كثير من الأخبار الصحيحة صريحة في نقص القرآن و تغييره، و عندي أن الأخبار في هذا الباب متواترة معنى، و طرح جميعها يوجب رفع الاعتماد عن الأخبار رأسا بل ظني أن الأخبار في هذا الباب لا يقصر عن أخبار الإمامة فكيف يثبتونها بالخبر.
>
> فإن قيل: إنه يوجب رفع الاعتماد على القرآن لأنه إذا ثبت تحريفه ففي كل آية يحتمل ذلك و تجويزهم عليهم السلام على قراءة هذا القرآن و العمل به متواتر معلوم إذ لم ينقل من أحد من الأصحاب أن أحدا من أئمتنا أعطاه قرانا أو علمه قراءة، و هذا ظاهر لمن تتبع الأخبار، و لعمري كيف يجترئون على التكلفات الركيكة في تلك الأخبار مثل ما قيل في هذا الخبر إن الآيات الزائدة عبارة عن الأخبار القدسية أو كانت التجزية بالآيات أكثر و في خبر لم يكن أن الأسماء كانت مكتوبة على الهامش على سبيل التفسير و الله تعالى يعلم و قال السيد حيدر الآملي في تفسيره أكثر القراء ذهبوا إلى أن سور القرآن بأسرها مائة و أربعة عشر سورة و إلى أن آياته ستة آلاف و ستمائة و ست و ستون آية ...[1]

شما به هر ساعتی از ساعات سنی ها و سلفی ها بروید، این عبارت مرحوم مجلسی را می‌آورند.

«... فالخبر صحيح و لا يخفى أن هذا الخبر و كثير من الأخبار الصحيحة صريحة في نقص القرآن و تغييره»؛ خبر چه بود؟ **«إن القرآن الذي جاء به جبرئيل ع إلى محمد ص سبعة عشر ألف آية»**؛ هفده هزار آیه داشته. درحالی‌که الآن شش هزار آیه است. نزدیک سه برابر تفاوت دارند. ذیل این حدیث مرحوم مجلسی این را فرمودند:

«و عندي»؛ در سایتها این قسمت را می‌آورند.**«أن الأخبار في هذا الباب متواترة معنى، و طرح جميعها يوجب رفع الاعتماد عن الأخبار رأسا بل ظني أن الأخبار في هذا الباب لا يقصر عن أخبار الإمامة فكيف يثبتونها بالخبر»**؛ اگر قرار باشد که این اخبار را رد کنند، این هم مثل همان اخبار امامت است. امامت را چطور با اخبار ثابت می‌کنند؟ همانطوری که آن با امامت ثابت است، این هم ثابت است.

«**فإن قيل**»؛ این فرمایش مرحوم فیض است. ایشان هم در طبقه معاصرین هستند. البته مقداری با تقدم مختصری. الآن یادم نیست در وافی گفته‌اند یا نه. اما در علم الیقین این را دارند. مرحوم فیض سه کتاب خوب دارند؛ علم الیقین، عین الیقین و حق الیقین. من این را در علم الیقین ایشان دیدم. مرحوم فیض مدافع این هستند که به‌هیچوجه تغییر [نشده است]. همانی که مرحوم صدوق، سید مرتضی و شیخ الطائفه فرمودند.

«**فان قيل إنه يوجب رفع الاعتماد على القرآن**»؛ اگر این را بگویید، وقتی به هر آیه‌ای می‌رسید می‌گویید که تغییر کرده است. می‌گویید که حذف شده و نصف آن نیامده است. دیگر هیچ کاری نمی‌توانید بکنید.«لأنه إذا ثبت تحريفه ففي كل آية يحتمل ذلك و تجويزهم عليهم السلام على قراءة هذا القرآن و العمل به متواتر معلوم إذ لم ينقل من أحد من الأصحاب أن أحدا من أئمتنا أعطاه قرانا أو علمه قراءة»؛ به‌عنوان قرآن منحصر به فرد.«و هذا ظاهر لمن تتبع الأخبار». این «قلت» هیچ جوابی ندارد. من عرض کردم در نسخه‌های مرآة ببینید. بعد سر مطلب دیگری می‌روند.

«و لعمري كيف يجترئون على التكلفات الركيكة في تلك الأخبار»؛ مثل همینجا. این فرمایش مرحوم مجلسی ثانی است. ولی ربطی به جواب او ندارد. از اینجا و از «قال السيد حيدر الآملي»، معلوم می‌شود که مرحوم مجلسی در مرآة العقول یادداشتهایی را گذاشته بودند که بعدا به آن نظم بدهند. اما بقیه آنها بعداً نیامده و وقتی چاپ می‌کردند اینها را زیر هم گذاشته‌اند. و حال آنکه «لعمري» و «قال السيد حيدر الآملي» و این «قيل» سه مطلب هستند که به هم ربطی ندارند. جواب «فان قيل» هم بعداً نیامده است.

---

[1]مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج۱۲، ص: ۵۲۵

اصلح الوجوه در معانی سبعة احرف، جواب روایات دال بر تغییر

مرحوم صاحب حدائق این بیانات را فرمودند که روایات به این سنگینی است. آن چه که من عرض میکنم این است: در هر دو بخش، جوابهای سادهای هست. جواب هم کوتاه است و هم پشتوانه عظیمی دارد. اگر دنبال آن بروید میبینید که در اینجا بحثهای خیلی خوبی است.

راجع به این مسأله که روایات مستفیضه –هزار و خوردهای روایت- هست که ائمه علیهمالسلام کلمهای را تبدیل کردند، مرحوم شیخ الطائفه در مقدمه تبیان با تأیید قول ابن قتیبه جواب این را دادند. ابن قتیبه، ابوالفضل رازی، ابن جزری و دیگران به این حرف جواب دادهاند. من برای آن صفحهای را باز کردهام. آن جواب چیست؟ گفتهاند که یکی از معانی «نزل القرآن علی سبعة احرف» که شیخ الطائفه فرمودند چون ائمه قرائات را تجویز کردهاند، این معنا اصلح الوجوه است، یکی از معانی آن و یکی از حروفش زیادت و نقص است. یعنی اساساً وقتی جبرئیل قرآن را نازل میکرد، یک آیه را دوجور نازل میکرده. یک بار آیه می آمده و یک بخش نداشته، دفعه دیگر همین آیه را نازل میکرده و بخش دیگری داشته است. یک بار با این واژه و کلمه نازل میکرده و بار دیگر با کلمه دیگر نازل میکرده. ببینید پس علماء بزرگ شیعه و سنی در این متفق هستند که یکی از معانی سبعه احرف، این هفت انواع اختلاف است. و نوع هفتم آن بالزیاده و النقصان است. تمام این روایاتی که مرحوم نوری آوردهاند، بالزیاده و النقص آن، روشن است. یعنی وقتی شما نگاه میکنید میبینید هیچ منافاتی بین آنها نیست. اگر نگاه سبعه احرف و تعدد نزول داشته باشید، آن هم به نحو زیادت و نقص، هیچ مشکلی بین آنها نیست. حالا بعداً از سنیها هم میگویم که در این وادی چه کارهایی صورت گرفته که عجائب است.

این جواب این روایات شد. یعنی وقتی تعدد نزول به زیادت و نقص را پذیرفتیم، هیچکدام از اینها دلالت بر تحریف ندارد. در آیهای که ایشان میآورند، آن را روی عبارت مرحوم نوری میخوانم. خود ایشان گویا متحیر میشوند. بینی و بین الله گاهی من فکر میکنم که اگر کسی تمام کلمات صاحب حدائق، کل فصل الخطاب مرحوم محدث نوری را با دقت نگاه کند، میبیند کل این کتابها شاهد مطلب درستی است که خلاف مطلوب و مدعای آنها است. تنها باید نگاه دقیقی بیاندازیم.

این برای قسمت اول بود؛ جواب این شد که وقتی علی المبنا بپذیریم، یکی از انواع حرف در سبعه احرف، نزول به زیادت و نقص است، همه این روایات، مصداق آن میشوند. البته برخی از آنها قرائن خاصه دارد که به این صورت نیست. از آنها باید جدا بحث بکنیم. کلی جواب این است.

جوهره تکوینی قرآن و پاسخ به نقص و حذف برخی از آیات و سور

دوم؛ روایاتی داریم که کل سوره نیامده و کل آیه نیامده است. جواب این اشکال چیست؟ جواب آن را ابوفاخته داد. سعید بن علاقه ابوفاخته از اصحاب خاص امیرالمؤمنین جواب آن را میدهند. تمام مصاحفی که عثمان به بلاد فرستاد، با موارد اختلاف کثیرهای که این مصاحف با هم داشتند، در طول تاریخ یک مسلمان نیامده بگوید این مصحف درست است و دیگری غلط است، اینها کم نیست. من عرض کردم همین الآن در جهان اسلام وقتی مصحف ورش را باز میکنیم میگوید «و اوصی» اما در بلاد ما وقتی مصحف را باز میکنیم میگوید «وَ وَصّیٰ بِهٰا إِبْرٰاهِيمُ بَنِيهِ[1]». در طول تاریخ مصحف و تفسیر اگر نگاه کنید یک نفر پیدا کنید، اما پیدا نمیکنید. این حرف کم است؟! دو مصحف بوده یکی برای مدینه بوده و دیگری را به کوفه فرستاده بودند. چرا مختلف نوشتند و هیچ کسی هم نگفت اشتباه شده؟! بهخاطر اینکه کسانی که فرستادند میدانستند دو قرائت داریم که حضرت اقراء کردهاند. عدهای که معلمشان «اوصی» می خواندهو شنیدهو، دیگری هم «وصی» می خواندهو شنیدهو اند. سند داشتند. مشکلی نداشتند.

لذا عرض کردم آن کتاب خوبی که برای اساتید اریان است و عمر خود را در تخصصشان گذاشتهاند –پژوهشی در رسم مصحف- روی این مبنای غلطی که جا گرفته، فرمودهبودند «الناردکالمعدوم». شما چهل و چهار مورد را در مصحف شمارهگذاشتهاید، بعد میگوییم «الناردکالمعدوم»؟! این معنا دارد؟! خودتان چهل و چهار مورد میآوردی که احدی را یارای اینکه یکی از آنها را انکار کند نیست، در طول تاریخ هم یک نفر نیامده بگوید یکی از اینها درست است و دیگری غلط است، خب این «الناردکالمعدوم» میشود؟! چهل و چهار مورد کجا معدوم است؟! معلوم میشود که مبنای شما مشکل دارد. این چهل و چهارتا روی روال خودش بوده.

شاگرد: پس دعوای اجتهاد از چه زمانی باب شده که میگفتند خودشان اجتهاد کردهاند؟ خودتان بحث ادبیات را نقل کردید. شما میفرمایید احدی انکار نمی کرده پس این دعوایی که میگفتند خودش اشتباه کرده، چیست؟

استاد: قرائت لفظ و مصحف است. اینها فنون علوم قرآنی است. میخواهم در ذهنتان برجسته و ممتاز شود. رسم المصحف اجتهادی نیست. خطأ الناسخ، خطأ الکتاب داریم. چند صفحه در فدکیه برای آن باز کردهام. اینها را داریم اما اجتهاد، در قرائت است. این چهل و چهار تا برای رسم المصحف است. یعنی آن چه که ناسخ نوشته را در بلاد فرستاده است. اینکه ربطی به اجتهاد ندارد. در مصحف کوفه «ووصی» بود، در مصحف مدینه که ورش میخواندند «و اوصی» بود. مشکلی هم نداشتند. آنها میدانستند که در آن مصحف اینچنین است و در مصحف دیگر اینچنین. هر کدام هم به اقراء استاد خودشان میخواندند. دیگری را هم نفی نمیکردند. الآن صاحب مفتاح الکرامه میگویند که فخر رازی گفت آنها یک دیگر را نفی میکردند. کجا نفی میکردند؟! ایشان فرمودند

«الظاهر الاتفاق علی خلافه». این را نگفتند؟! اتفاق علماء بر خلاف حرف فخر رازی است که می‌گوید هر یک، قرائت دیگری را نفی می‌کردند. فخر رازی این را از جیب خودش در آورده است.

حال به مسأله اجتهاد می‌رسیم. بحث‌های خوبی ذیل آن هست. فعلاً می‌خواهم تیتر بحث را عرض کنم. در آن جایی که روایات می‌گوید یک سوره و یک آیه کم شده، آن جا جواب چیست؟ جواب این است که ابوفاخته می‌گوید تا در مورد جوهره قرآن کریم فکر نکنیم و برای ما روشن نشود، بحث از مصاحف، قرائات و تعدد نزول حل نخواهد شد. بحثی ابتر خواهد بود.

آن چه که ابوفاخته به ما گفت، چه بود؟ از اصحاب خاص بود. از خودش همینطور چیزی نمی گفت. بالاترین مطلب را از جیب خودش نمی‌گوید. معلوم است. چنین کسی در رده کمیل بود. به نظرم جزء شرطه الخمیس بود. طبری در دو جا از او نقل کرده است. فعلاً به حرف او به‌عنوان جواب بخش دوم اشاره می‌کنم.

تمام مصاحفی که عثمان نوشته و فرستاده و هیچکدام هم مشکلی ندارد، حتی در یک حرف هم تحریف نشده است. به این معنایی که همه می‌گویند یک واو کم و زیاد نشده است. تمام این مصاحف به این صورت است. «الناردکالمعدوم» یعنی چه؟! تمام این مصاحف طبق اقراء خاصی است که کسی که شنیده بوده آن را با سند درست برایتان ثبت کرده است. در هیچکدام از مصاحف نه یک واو کم شده و نه زیاد شده. می‌گویی کم و زیاد دارد؟! اگر شما مبنا را بفهمید و بدانید بروخورد مسلمین با قرائات به چه نحوه بوده، هیچکدام از آن‌ها کم و زیاد نشده است.

---

[1]البقره ۱۳۲

اشکال علامه طباطبایی به قول ابوفاخته در تفسیر آیات محکم و متشابه و جواب از آن

از اینجا شروع می‌کنیم که در مصاحف نه یک واو کم شده و نه زیاد شده. مرحله بعد، قرائاتی داریم که بالزیاده و النقص است. در کتب اهل‌سنت مفصل تر آمده. متأسفانه ما با این حرف‌ها کار نکرده‌ایم، مخفی مانده است. اما آن‌ها از این طرف چه حرف‌هایی می‌زنند. حال بخشی از آن را عرض می‌کنم. ابوفاخته چه می‌گوید؟ می‌گوید قرآن کریم، خودش خودش را معرفی فرموده است. می‌گوید «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ مِنْهُ آياتٌ مُحْكَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ[1]». ابوفاخته می‌گوید ام الکتاب چیست که محکمات است؟ می‌گوید فواتح السور. حروف مقطعه قرآن کریم ام الکتاب هستند. خب بقیه قرآن چیست؟ روی مبنای او بقیه قرآن متشابه است.

آقای طباطبائی در المیزان فرمودند که این حرف درست نیست. چرا؟ به‌خاطر این‌که بنا بر مبنای او غیر از حروف مقطعه، همه متشابهات می‌شود و حال آن‌که قرآن از اتباع متشابهات نهی می‌کند. پس یعنی از اتباع قرآن نهی کرده است؟! این‌که درست نیست. خیلی عجیب است که این اجله به این صورت حرف ابوفاخته را رد کنند. قرآن که از اتباع متشابه نهی نکرده است. فرموده: «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغاءَ تَأْوِيلِهِ». آن‌هایی که قلوبشان مریض است، دنبال متشابهات می‌روند. چون «فإن القرآن حمال ذو وجوه[2]». امیرالمؤمنین به ابن عباس چه گفتند؟ گفتند به آن‌ها با قرآن بحث نکن، چرا؟ چون «ان القرآن حمال ذو وجوه»؛ آن‌ها با اغراض فاسده خودشان از آن استفاده می‌کنند. قرآن که از اتباع قرآن نهی نکرده است. بلکه چون متشابه است، «ابتغاء الفتنه و ابتغاء تاویله» را نهی فرموده است. علی ای حال ابوفاخته این را گفته و در تاریخ این تفسیر موجود است. ایشان هم در المیزان نقل می‌کنند.

دنبالش چه می‌گوید؟ او گفت فواتح السور امّ‌الکتاب است. این خیلی مهم است. بعد می‌گوید «منها». می‌خواهد امّ‌را توضیح بدهد. چطور امّ‌هستند؟ «منها یستخرج القرآن». وقتی شما حروف مقطعه را دارید، می‌توانید قرآن را از آن استخراج کنید. باز ادامه می‌دهد. در فدکیه صفحه ممتع خوبی هست. به منزل رفتید این‌ها را نگاه کنید.«أم الكتاب: فواتح السور، منها يستخرج القرآن الم ذلِكَ الْكِتابُ منها استخرجت البقرة، و الم اللّهُ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ منها استخرجت آل عمران[3]». از این‌ها مفصل صحبت شده.

عرض من این است: وقتی جوهره قرآن این است؛ ام الکتاب و متشابهات. شاهدش هم این است که درجایی‌که صحبت از حروف مقطعه است، هیچ کجا تشابه را نمی‌بینید. «الر كِتابٌ أُحْكِمَتْ آياتُهُ

ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ[4]». نمی‌گوید «تشابهت»، بلکه می‌گوید «احکمت». وقتی صحبت از حروف مقطعه است، اوصافی که برای آن می‌آید «احکمت» است. اما خود صاحب المیزان که در متشابه به این صورت به ابوفاختة اشکال کرده‌اند، با اینکه کتابشان «یفسّر بعضه بعضاً» است، وقتی ذیل آیه شریفه «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتاباً مُتَشابِهاً[5]» می‌رسند، در المیزان می‌فرمایند آن آیه که گفت ده تا است! این آیه می‌گوید کل قرآن متشابه است. پس معلوم می‌شود که متشابه در آن جا و اینجا دو مقصود است. نمی‌توانید از این برای آن شاهد بیاورید. اما روی مبنای ابوفاختة بهراحتی می‌توانید شاهد بیاورید. او می‌گوید امّ‌الکتاب حروف مقطعه است. پس روی مبنای او کل آن متشابه می‌شود. خب آیه شریفه که کل قرآن را به متشابه توصیف می‌کند چه می‌گوید؟

آن آیه گفت: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ»، آن جا فرمود «الر كِتابٌ أُحْكِمَتْ آياتُهُ»، اما در اینجا فرمود «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ». خب حروف مقطعه حدیث هست یا نیست؟ حدیث نیست. حدیث امری است که «یحدّث الناس»؛ مردم از آن چیزی می‌فهمند. لذا وقتی قرآن به این زیبایی، می‌خواهد احسن الحدیث شود، دیگر کاری با «امّ»ای که یستخرج منها ندارد. الآن «احسن الحدیث» است. وقتی احسن الحدیث است، کتاب متشابه است. «كِتاباً مُتَشابِهاً مَثانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ». روی مبنای ابوفاختة هیچ مشکلی ندارد. لذا در آیه «وَ لَقَدْ آتَيْناكَ سَبْعاً مِنَ الْمَثانِي وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ[6]» او همین را گفت. گفت «السبع المثانی ام الکتاب». ام الکتاب روی مبنای خودش. دیگران فاتحه معنا کرده‌اند اما او روی مبنای خودش این را می‌گوید.

---

[1]آل عمران ۷

[2] نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: ۴۶۵

[3]جامع البيان في تفسير القرآن، ج۳، ص: ۱۱۷ و ط دارالتربیه و التراث، ج ۶، ص ۱۸۳

[4]هود ۱

[5]الزمر ۲۳

[6]الحجر ۸۷

کلام ابوفاخته گوایی تدوین تکوین و شبه هولگرام بودن قرآن

بنابراین جواب چه می‌شود؟ هر مصحفی شما داشته باشید، آن چه که جوهره قرآن است، اموت و استخراج قرآن از ام شد؛ قبلاً هم عرض کردم تدوین تکوین است. تکوین هم همینطور است. عالم مرکبات هستند که به بسائط بر می‌گردد. خدای متعال ابتدا بسائطی را خلق فرمودند و از طریق خلق بسائط در عالم بالا، عالم مرکبات را سامان داده. همین کار را در کتابش کرده است. چون کتابش تدوین همان تکوین است. در تکوین یک ام داریم، که سماوات و ارض، از آن ناشی می‌شود. «و إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلاَّ عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنَزِّلُهُ إِلاَّ بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ[1]». «اجری جمیع الاشیاء علی السبع».

بنابراین وقتی ام مصحف شریف را داریم، یعنی چیزی داریم که جوهره آن و اموت او به حروف مقطعه آن است. این «یستخرج» یعنی هر مصحفی داشته باشید، تمام سبعه احرف را دارید. ولو الآن و فعلاً علم استخراجش را ندارید. یعنی به محض اینکه از ناحیه کسانی که خداوند متعال علم قرآن را به آنها داده، یک فن و قاعده‌ای از این استخراج را به شما بگویند، می‌بینید از همه مصاحف نه یک حرف کم شده و نه زیاد شده است. و تمام مصاحفی که الآن به‌صورت ظاهری در دست ما نیست، با بودن همین مصحف در دستان ما، هست. تمام شد. لذا این چیزی که ایشان می‌گویند نقص شده، تمام نیست.

مقاله‌ای بود به نام شبه هولگرام. هر تکه‌ای از هولگرام را بردارید، باز کلش را دارید. مقاله‌ای بود به نام مصاحف قرآن کریم، شبه هولگرامی تحریف ناپذیر. وقتی یک تکه از هولگرام را دارید، همه آن را دارید. فقط وقتی جهل دارید، جهل که مانع از واقعیت نمی‌شود. ابوفاخته در این کلام بلند خودش، همه اینها را حل کرد. می‌گوید وقتی شما حروف مقطعه را دارید، کل قرآن را دارید. «یستخرج القرآن». اگر الآن مصحف ده جزئی هم داشته باشید، وقتی حروف مقطعه دارید، می‌توانید سی جزء را از آن استخراج کنید.

جلوتر عرض کردم، یکی علومی که از قرآن اخذ شده، علم جفر است. مجلسی اول شاگرد شیخ بهائی هستند. واسطه نمی خورد. ایشان می‌گویند خودم از استادم شیخ بهائی شنیدم که گفت من به اندازه‌ای جفر را می‌دانم که می‌توانم کتاب قواعد علامه را استخراج کنم! این شیخ بهائی است. می‌گوید من با علم جفر می‌توانم محاسبه کنم و قواعد علامه را در بیاورم و تا آخر بروم. سندش مجلسی اول است. از استادش بلاواسطه نقل می‌کند. اگر اینها اهل دروغ هستند، قبول. اگر اهل دروغ نیستند پس باید فکر کنیم. جفر یکی از علومی است که ذیول قرآن کریم است.

حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام وقتی می‌خواهند نص بر امامت امام رضا علیه‌السلام را بگویند و مشتی بر دهن واقفیه شود، فرمودند: «علي ابني لأمري ينظر معي في كتاب الجفر و الجامعة و ليس ينظر فيه إلا نبي أو وصي نبي[2]». علامت امامت حضرت را قدرت نظر بر جفر

دانستند. وقتی شیخ بهائی در مورد جفر خودش چنین می‌گوید، الآن هم ابوفاخته می‌گوید این مصحفی هم که دارید، یستخرج منه القرآن. بنابراین جوهره ارتباط امومت با استخراج کل از ام: اگر جوهره آن این است، پشتش به اقیانوس کاهنات و علم الهی وصل است. این هم جواب بخش دوم به‌صورت مختصر. اجتهادی هم که آقا فرمودند یکی از بخش‌های مهم بحث ما است. ان شاالله به آن می‌رسیم.

جواب بخش اول بالزیاده و النقص بود. جواب بخش دوم را هم ابوفاخته داده است؛ «منها یتسخرج القرآن». این دو جواب کلی برای همه این بحث‌های طولانی است. حال تک‌تک آن‌ها را جلو می‌رویم.

---

[1]الحجر ۲۱

[2] بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج۱، ص: ۱۵۸؛ عن الخشاب عن نعيم بن قابوس قال قال أبو الحسن ع علي ابني أكبر ولدي و أسمعهم لقولي و أطوعهم لأمري ينظر معي في كتاب الجفر و الجامعة و ليس ينظر فيه إلا نبي أو وصي نبي.

بررسی آیه «وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَ أَنْتُمْ أَذِلَّةٌ»

ایشان فرمودند:

> و من الأول ما ورد في قوله عز و جل «وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَ أَنْتُمْ أَذِلَّةٌ». ففي تفسير العياشي عن الصادق (عليه السلام) «انه قرأ أبو بصير عنده هذه الآية فقال (عليه السلام) ليس هكذا أنزلها اللّه تعالى و انما نزلت و أنتم قليل» و في آخر «و ما كانوا اذلة و فيهم رسول اللّه (صلى اللّه عليه و آله) و انما نزل و لقد نصركم اللّه ببدر و أنتم ضعفاء»[1]

«**و من الأول**»؛ اول، روایاتی است که کلمه‌ای را عقب جلو می‌کنند.«**ما ورد في قوله عز و جل «وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَ أَنْتُمْ أَذِلَّةٌ»**؛ خدای متعال شما را در بدر یاری کرد، و حال آنکه اذلّه بودید. حضرت فرمودند:

«ففي تفسير العياشي عن الصادق (عليه السلام): انه قرأ أبو بصير عنده هذه الآية فقال (عليه السلام) ليس هكذا أنزلها اللّه تعالى و انما نزلت و أنتم قليل»؛ یعنی شما کم بودید.«**و في آخر: و ما كانوا اذلة و فيهم رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و انما نزل و لقد نصركم اللّه ببدر و أنتم ضعفاء**»؛ وقتی پیامبر بین آنها بود خدا می‌گوید که اذلّه بودید؟! در آن جا «انتم قلیل» بود. اینجا بود «انتم ضعفاء». حال بعداً عرض می‌کنم الحمد لله خود مرحوم صاحب حدائق شواهد را برای مخاطبشان باقی گذاشتند. خب چرا دو تا شد؟ کدام یکی را خدا نازل کرده؟ آن جا حضرت فرمودند خدا «و انتم قلیل» را نازل کرده، اینجا فرمودند «و انتم ضعفاء»، کدام یکی از اینها است؟

مرحوم محدث نوری در فصل الخطاب همه اینها را آورده‌اند. وقتی به سوره مبارکه آل عمران رسیدند، ذیل همین آیه مفصل روایات را آورده‌اند و بعد می‌گویند: خب یکی از آنها می‌گوید «قلیل» و دیگری می‌گوید «ضعفاء»، کدام یکی از اینها است؟ می‌گویند خیلی ناراحت نباشید. حضرت می‌خواستند بگویند «انتم اذلة» نیست. خاطر جمع باشید این نیست. اما اینکه کدام یکی از آنها است، دیگر مهم نیست. عبارت مرحوم نوری این است:

> قلت: لما كان الغرض في تلك الأخبار نفي نزول الموجود واستنكار نزوله مع تعين القراءة به عبروا عن الأصل المحذوف ترة بلفظه وترة بمعناه لحصول الغرض مع عدم فائدة في لفظه بعد عدم جواز القراءة به[2]

«قلت: لما كان الغرض في تلك الأخبار نفي نزول الموجود»؛ اینکه «و انتم اذله» نیست،**«واستنكار نزوله مع تعيين القراءة به»**؛ فعلاً این را می‌خوانیم. یعنی می‌خواهند بگویند که این نیست.**«عبروا عن الأصل المحذوف»**؛ آن چه که حذف شده را**«ترة بلفظه»**؛ حال ای «قلیل» بوده ای «ضعفا».**«وترة بمعناه»**؛ به مرادف بوده. چرا؟**«لحصول الغرض مع عدم فائدة في لفظه»**؛ غرض حاصل است،**«بعد عدم جواز القراءة به»**. الآن می‌گویند که خدا به این صورت نازل کرده، خب وقتی فهمیدیم قرائت به آن جایز نباشد؟! چرا؟! عدم جواز خیلی فرق دارد با اینکه خودتان در خانه نخوانید.

اولاً آن چه که از این روایات بر می‌آید این است که معلوم نیست ناظر به مسأله تعدد نزول باشد. یعنی حضرت می‌خواهند بگویند شما از نظر معنای آیه و آن چه که از «اذله» معنا می‌کنید، درست نیست. یعنی «ما هکذا انزل الله». خدای متعال نگفته مراد از «اذله»، یعنی پست و خوار. پیامبر خدا بین این گروه بودند. گروهی که پیامبر خدا بین آنها بودند خوار می‌شوند؟! پس این روایات می‌خواهند بگویند این معنایی که شما از روایت می‌فهمید، «ما انزله الله». لذا می‌گویند «قلیل و ضعافاء». اتفاقا من یک مروری هم کردم. شاید در صد تفسیر، دو و پنج تفسیر وقتی به اینجا می‌رسند می‌گویند «انتم اذله»، ای قلیل، ای ضعافاء. یعنی خود مفسرین همینجا می‌گویند «اذله» به‌معنای خوار و پست نیست.

شبیه آن در آیات شریفه چیست؟ ببینید در میان امت ما بالاتر از اصحاب بقیه الله داریم؟! چقدر بزرگ هستند! وقتی آیه شریفه به اینها اشاره می‌کند، می‌گوید: «مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ[3]»؛ این «اذله» یعنی پست و خوار هستند؟! اصلاً مقصود این نیست. «أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ».

شاگرد: یعنی نرم خو هستند.

استاد: بله، «هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا[4]»؛ زمین آرام است. به شتری که وقتی سوارش می‌شوند، اگر تکان ندهد و کمر کسی درد نیاید، «ذلول» می‌گویند. شتر خیلی راه برو را می‌گویند آرام است، رام است. زمین هم که ذلیل است، چون مقابل طرفی که بر او مسلط است، رام است. وقتی می‌گویند ذلیل شدم، یعنی نمی‌توانم حرف بزنم؛ نمی‌توانم سرم را بالا بیاورم؛ نمی‌توانم اعتراض کنم. این با پستی نفس مرادف شده است. ولی لغت ذلول که این نیست. آیه شریفه نسبت به پدر و مادر چه می‌فرماید؟ «وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ[5]». «ذل» در اینجا یعنی پست هستی؟! بد هستی؟! اصلاً اینطور نیست. بلکه «ذل» در اینجا مدح است. حضرت در اینجا می‌فرمایند «و انتم اذله»، آن ذلتی که شما می‌فهمید نیست. منافقین چه می‌گفتند؟ «يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ[6]»؛ شما ذلیل هستید. عزت برای خدا و پیامبرش و مؤمنین است. آن جایی که آنها به این صورت حرف می‌زنند: «ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ[7]»، این عزیز مدح است یا ذم است؟ ذم است. با اینکه تعبیر «عزیز» است. «الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَ».

شاگرد: این احتمالی که مطرح کردید ظاهر هم هست؟

استاد: این احتمال در ذهن اظهر است. در ریخت بیانی که هست حضرت مراد از اذله را می‌گویند. المعنی الذی انزله الله وهو معنی ضعفا. وهو معنی قلیل. لا معنی الدنائة. «انتم اذله» به این معنا

نیست که شما دنیء و پست و خوار هستید.

شاگرد: او تنها یک قرائت کرده و هیچ توضیحی نداده که بد فهمیده ای نه.

استاد: مناقب ابن شهر آشوب را ببینید. مرحوم ابن شهر آشوب ذیل همین آیه شریفه نقل میکنند: «و الصادق و الباقر ع نزلت في علي و لقد نصركم الله ببدر و أنتم أذلة[8]». حضرت نمیگویند «اذله» نیست. میگویند «نزل فی علی». اتفاقا در اینجا «اذله» بمعنای جدای از پیامبر و امیرالمؤمنین، خیلی هم مناسبت دارد. لذا هم فرمودند «نزلت فی علی». یعنی خدای متعال دارد به رخ اینها میکشد که اگر امیرالمؤمنین نبودند، اگر پیامبر خدا و عزت آنها نبود، «انتم اذله».

---

[1]الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة، ج۸، ص: ۱۰۲

[2]الشيعة والقرآن (ص: ۱۹۴)

[3]المائدہ ۵۴

[4]الملک ۱۵

[5]الاسراء ۲۴

[6]المنافقون ۸

[7]الدخان ۴۹

[8]مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهرآشوب) ج ۳ ص۱۱۹

کتاب ناصر قفاری و استفاده از تحریف قرآن بر علیه شیعه

شاهد این چیست؟ نمیدانم وقتی این جزوه را شروع کردیم گفته ام ای نه. ذیل این آیه چه چیزی صورت گرفته است. کتابی در سال ۱۴۱۴ چاپ شد. پایان نامه دکتر ناصر قفاری در عربستان بوده. در سه جلد چاپ شده است. أصول مذهب الشيعة الإمامية الإثني عشرية. اگر اسم آن درست یادم باشد. این کتاب در سه جلد چاپ شد و بیرون آمد. خب برای خودش کتابی بود. بعضیها کتاب مینویسند و فحش میدهند. مثل شمشیری است که رنگ قرمز روی آن بریزند و بگویند ببین این شمشیر چنان آخته است که خون هم از آن میریزد. این یک جور ادبیات است. ادبیات شمشیر مسلول آخته تاخته. اما یک وقتی است که هفت تیری را برمیدارند و آن را زینت میکنند؛ دسته طلائی، یک شاخه گل هم روی آن میزنند. هر کسی به آن نگاه کند میگوید که خیلی قشنگ است. اما چه کاری از هفت تیر برمیآید؟! این گل برای چیست؟!

این کتاب قفاری هم به همین صورت است. یعنی وقتی شروع میکند، یک هفت تیر و مسلسلی است که روی آن گل گذاشته و رنگ آمیزی کرده. میگوید به ادبیات آکادمیک دانشگاهی حرف بزنیم. ما که نمیخواهیم دعوا کنیم. ما میخواهیم ببینیم حق چیست. عبارات قوم را بخوانیم و تحقیق کنیم. از این حرفها میزند. اما بعد میبینید همان مسلسلی است که وقتی شروع میکند رگبار میگیرد. شیخی هم که سنی شده و در این شبکهها میرود...؛ البته بعضی احتمال دادهاند که او از اول نفوذی بوده. به این عنوان آمده که من طلبه شیعی هستم، بعد میگوید من رفتم سنی شدم. این احتمال دور نیست. علی ای حال من شنیدهام، از خودش نشنیده ام. البته فحش هایی که میدهد را شنیدهام. عجائب! توی جلوی این همه از جمعیت با دروغ دهن باز میکنی و بعد فحش هم میدهی؟! پناه بر خدا! آن چیزی که من شنیدهام او گفته، این بود که سبب هدایت من که از شیعه دست برداشتم و رفتم سنی شدم، همین کتاب قفاری است. این سه جلد کتاب را خواندم. ادبیات این کتاب اینطور است.

خب حالا رسمی که اینها دارند، همین است. اول بحث مهمی که میخواهند بهعنوان براعت استهلال و شروع کارشان بگویند، مسأله تحریف قرآن است. میگویند ای مسلمانان قرآن بین شما به چه صورت است؟ اما این طایفه شیعه قرآن را هیچ میدانند. اگر هم جایی گفته اند قرآن همین است، تقیه میکنند.

با آن ادبیاتی که دارد، شروع میکند و میگوید ببینیم تاریخ شیعه چه زمانی است و شیعه از چه زمانی شروع شد. به ذهن من میآید بهصورت فردی ای گروهی، برای این کتاب دو شرح مزجی بنویسند. یک شرح مزجی بنویسند که بین عبارات او مستندات روشن از حرفهای خودشان بیاورند و آنها را رد کنند؛ فقط مستند بیاورند و آدرس بدهند؛ نصف سطر صحیح بخاری را بیاورند؛ یعنی تو این را میگویی و صحیح بخاری هم این را میگوید. این یک جور شرح مزجی است. یعنی سطر به سطر را مستند کنید. یعنی مستندات روشن باشد، هیچ حرفی هم نزنند. خود این

مستندات جواب او را بدهد. با زرق و برق عبارت که نمی‌تواند، حرف بزند.

شرح مزجی دوم، مثل خودش است. با همین جور ادبیات بزک شده‌ای که مثل هفتیری است که گل روی آن گذاشته شده، جوابش را بدهند. این دومی یکی تخصصی می‌خواهد. یعنی ایجاد تنش حرام است. ایجاد شقاق بین مسلمانان حرام است. اما جواب مالیمی که مثل کار خود او باشد، حرام نیست. یعنی هر کسی آن را ببیند، به شقاق منجر نمی‌شود. اما نگذاشتید طرف هر کاری می‌خواهد بر سر طرف بیاورد.

او در کتاب می‌گوید مسلمانان آرام بودند و داغ دار پیامبرشان بودند؛ هیچ مشکلی نداشتند تا این‌که ابن سبا پیدا شد و شیعه را در اسلام به وجود درآورد. درحالی‌که در اسلام شیعه ای نبود. صحابه که خبر از شیعه نداشتند. تا زمان خلافت امیرالمؤمنین آمد؛ اوخر عثمان بود که او پیدا شد و شروع کرد. بعد هم آن را به اوج رساند. تا وسط خلافت عثمان خبری از شیعه نبود. اسمی هم از شیعه نبرده بودند. ابن سبا آمد شیعه را درست کرد. او باعث شد اتحاد مسلمانان به هم بخورد.

بعد می‌گویی حال آمدند و گفتند که امام هم داریم. در اسلام امام داریم. این را چه کسی درآورد؟ با بحث‌هایی که دارد می‌گویی بیشترش برای هشام است. مبدع نظریه امامت هشام است. بعد می‌گویی بحث تحریف قرآن را چه کسی درآورد؟ می‌گویی تاریخ آن خیلی روشن نیست. اول چیزی که ما از آن سراغ داریم، این است که قرطبی در مقدمه تفسیرش اشاره‌ای را برای ما به جا گذاشته است.

مذهب تسنن ابن شنبوذ و قرائت قرائات مخالف مصحف عثمان

تفسیر قرطبی برای قرن هفتم است. تفسیر مهمی هم هست. در مقدمه تفسیر قرطبی از ابوبکر ابن الانباری نقل می‌کند. او معاصر ابن مجاهد، ابن شنبوذ و مرحوم کلینی است. در بغداد بوده است. صاحب کتاب‌های متعددی است. قرطبی می‌گوید ابن الانباری کتابی دارد که متأسفانه در دست‌ها نیست. من به‌عنوان طلبه خدمت شما می‌گویم: اینکه مطلوب اهلسنت بود. چرا در دست‌ها نیست. به این خاطر که مطالبی در آن بود که استنساخ آن را خیلی صلاح نمی‌دیدند. لذا از بین رفت. ای کاش آن را استنساخ کرده بودند.

خب ابوبکر ابن الانباری چه کار کرده؟ زمانی‌که قضیه ابن شنبوذ و ابن مجاهد در بغداد داغ بود، کتابی به نام «الرد علی من خالف مصحف عثمان» نوشته است. در کسی که با مصحف عثمان مخالفت کرده است. یعنی همان بخش هفتم «نزل القرآن علی سبعه احرف». یعنی همانی است که در صحیح بخاری می‌آورد، آیه نازل شد: «وأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الأَقْرَبِينَ وَرَهْطَكَ مِنْهُمُ المُخْلَصِينَ[1]». این صحیح بخاری است. حالا ببینید قفاری از اینها اسم می‌برد؟! می‌گوید شیعه می‌گوید «ورهطک منهم المخلصین»، ببینید که شیعه قائل به تحریف است! درحالی‌که خودتان زیادت و نقص را می‌گویید. در صحیح بخاری که آن را اصح کتب می‌دانید، بالزیاده و النقص را می‌آورد. محقق کتاب سرگردان شده است. می‌گوید بگوییم بقیه آن نسخ شده؟! چه اتفاقی افتاده؟!

قرطبی می‌گوید ابن الانباری در کتاب «الرد علی من خالف مصحف عثمان» می‌گوید: در زمان ما

فلان فلان شده‌ای پیدا شده که «حتی نبع في زماننا هذا زائغ زاغ عن الملة[2]». قفاری می‌گوید او می‌گوید «في زماننا هذا»، یعنی قبلش نبوده. بعد می‌گوید هشام هم که مطالبی را گفته بود. خیلی جالب است. دقت کنید همین یک کلمه را می‌خواهم بگویم! پناه بر خدا! می‌گوید عقیده شیعه که معلوم است. قرطبی می‌گوید انباری در «الرد علی من خالف مصحف عثمان» آورده که در زمان ما در بغداد کسی هست که امام جماعت می‌شود –در بغداد رافضی بوده؟!- و در نماز جماعت می‌خواند

«و لقد نصرکم الله ببدر بسیف علی و انتم اذلة». قفاری چه می‌گوید؟ می‌گوید[3] شما را به خدا به نحوه خواندن این امام جماعت نگاه کنید، او می‌تواند غیر شیعه باشد؟! سنی این را در نماز می‌خواند؟! لذا معلوم می‌شود که ابن انباری می‌گوید که اینها در زمان ما در آمده است. یعنی کسانی که در نماز این را می‌خوانند در زمان ما در آمده‌اند. قبلاً عرض کردم که بین شیعه یک روایت نیست که این را نقل کرده باشد. برای خودشان است. خب او چه کسی بوده؟ ابن شنبوذ بوده. اینها را در قدکیه به تفصیل گذاشته‌ام.

خطیب بغدادی همان اول کار می‌گوید که ابن انباری در در ابن شنبوذ کتاب نوشته است. خطیب بغدادی در قرن پنجم تصریح می‌کند. ولی او می‌گوید که قرطبی این را نگفته است، تنها قرطبی می‌گوید که او الدر را نوشته و «نبع زائغ». قفاری از همین عبارت استفاده کرده و تدلیس کرده است. می‌گوید اول کسانی که قرآن را به این صورت تحریف کردند، کسانی بودند که به این صورت خواندند: «لقد نصرکم الله ببدر بسیف علی». بعد می‌گوید که نمی‌تواند غیر شیعه باشد. تمام در می‌شود و می‌رود.

خب یک جاهل بی‌چاره‌ای که این کتاب را می‌خواند، احتمال نمی‌دهد که او تدلیس کرده. خب حالا بگویی شاید او این‌ها را نمی دانسته. ببینید دکتر غانم قدوری کتاب‌ها دارد. یک سال یا دو سال قبل از اینکه کتاب قفاری از چاپ بیرون بیاید، در یک مجله‌ای در عراق تحقیقی پیرامون کتاب «الدر علی من خالف مصحف عثمان» دارد. یک متخصص علوم قرآنی یک سال قبل از انتشار کتاب او در عراق، مجله اش را پخش کرده است. غانم قدوری قشنگ توضیح می‌دهد و می‌گوید کتاب «الدر علی من خالف مصحف عثمان» که قرطبی حرف‌های آن را آورده است، خطیب بغدادی[4] در تاریخ بغداد، - معاصر سید مرتضی بوده، با فاصله کمی قبل از سید مرتضی وفات کرده- که نزدیک زمان آن‌ها بوده، می‌گوید ابن الانباری بر ابن شنبوذ در نوشته است.

همین مقاله غانم قدوری سال بعد با فاصله جلوتر در زمان نشر کتاب قفاری در عربستان چاپ شده است. در مجلة الحکمه. یعنی کتاب آقای قدوری مبهم نبوده؛ در مجله حکمه در عربستان چاپ شده بود. در عراق چاپ شده بود. آن هم قبل از اینکه کتاب او از چاپ بیرون بیاید. غانم قدوری صریح می‌گوید که این کتاب در در ابن شنبوذ بود. چطور شما تدلیس می‌کنید؟! چیزی را که نزد خود شما واضح و آشکار است، چطور نفی می‌کنید؟! ابن شنبوذ قاری خود شما است که یک نفر از اهلسنت، یک در میلیون احتمال نداده که ابن شنبوذ، شیعه باشد.

جالبتر این است: ذهبی عالم متعصب اهلسنت، گوی در تاریخ مشتی دراز کرده و به دهن ابوبکر ابن الانباری زده است. ابن انباری می‌گوید «نبع زائغ» و ...، اما ذهبی می‌گوید چرا این بیچاره را بخاطر اینکه قرائات مخالف و شاذ می‌خواند، تادیب کردید؟! بعد می‌گوید: «وكان يري جواز الصلاة بما جاء في مصحف أبي، ومصحف ابن مسعود، وبما صح في الأحاديث، مع أن الاختلاف في جوازه معروف بين العلماء قديما وحديثا، ويتعاطى ذلك[5]»؛ می‌گوید از قدیم بین علماء –علماء خودشان را می‌گوید؛ آن‌ها که به روافض کاری ندارند- این بحث هست که آیا جایز است که در نماز قرائت مخالف مصحف عثمان بخوانیم یا نه؟!

این ابوبکر ابن الانباری خیلی کار عجیبی انجام داد. یعنی ابن شنبوذ را زدند؛ ذهبی می‌گوید که آن‌ها بی ادبی کردند؛ او قاری قرآن بود. محترم بود. بعد می‌گوید ابن مقله را نفرین کرد که خدا دستان تو را قطع کند، «وقد استجيب دعاؤه»؛ خدا نفرین او را مستجاب کرد و هر دو دست ابن مقله قطع شد. در فهرست ابن ندیم می‌گوید: «فاتفق أن قطعت يده وهذا من عجيب الاتفاق[6]». ابن ندیم، خیلی با ابن شنبوذ خوب نیست. اما ذهبی از او دفاع می‌کند.

حال به مطلبی که قفاری تدلیس کرده برگردیم. آقای ابن شنبوذ در بغداد می خوانده «لقد نصرکم الله ببدر بسیف علی و انتم اذله»، اگر «اذله» به این معنا باشد که شما به سیف علی عزیز شدید، و الا «اذله» بودید، در این مشکلی می‌بینید؟! یعنی چقدر زیبا است. این قرائتی است که در هیچ روایت شیعه هم نیست. من اینها را گشته ام. این همه روایات در کتب شیعه هست، اما این نیست. یعنی تنها و تنها این روایت در کتب اهلسنت نقل شده است. تازه اگر به ابن شنبوذ اجازه می‌دادند، خیلی چیزها می‌خواند. «هذا صراط علیّ مستقیم» و ... . بخش حسابی اینها را قرطبی[7] می‌آورد.

خب ابن شنبوذ که با این مجاهد درگیری داشت، چه گفت؟ ابن شنبوذ گفت این ابن مجاهدی که آمده و می‌خواهد ما را با قرآن آشنا کند، درس نخوانده است. چیزی بلد نیست. من یک عمر زحمت کشیده‌ام. از این بالا به آن بالا رفته‌ام و اساتید را دیده‌ام. خودشان هم قبول دارند. یعنی جالب این است که وقتی محاجه کردند، یکی نگفت تو بی خود می‌گویی. فقط ذهبی یک دفاعی از ابن مجاهد می‌کند. ذهبی می‌گوید انصاف این است که حرف ابن شنبوذ که گفت ابن مجاهد چیزی بلد نیست و پایش را از بغداد بیرون نگذاشته، درست نیست. چون وقتی به حج رفته بود، از مقرئی مکه استفاده کرده! خب این تأیید حرف ابن شنبوذ است. ابن شنبوذ می‌گوید او از بغداد پا بیرون نگذاشته، هیچ کجا نرفته و چیزی بلد نیست، بااین‌حال می‌خواهد رئیس مقرئی بشود! اما من چقدر زحمت کشیده‌ام. اما ذهبی می‌گوید وقتی به حج رفته بود...!

شاگرد: ظاهراً این قرائات را هم رغم انف ابن مجاهد می خوانده؟

استاد: نه، اینها نکات مهمی است. مکی بن ابیطالب جواب این را داده است. من برای آن فصلی باز کرده‌ام. اینها نکاتی است که اگر ندانید به مشکل می‌خورید. نه اینکه ندانید، اگر در ذهنتان فعال نباشد سر جایش اگر یک کلمه بگویند می‌مانید که چه بگویید. اما اگر این مطالب در ذهن شما فعال باشد، سریع و مستند جواب می‌دهید. مکی بن ابیطالب که عالم بزرگ این فضا است، می‌گوید بین علماء اختلاف است که اجماع امت می‌تواند ناسخ کتاب باشد یا نه؟! اجماع امت، نه اینکه جبرئیل بیاید.

بعد می‌گوید عده‌ای که اصرار داشتند قرائات خلاف مصحف را بخوانند، به این خاطر که می‌خواستند جا بیاندازند امت با اجماعش نمی‌تواند کتاب را نسخ کند.

شاگرد: نسخ التلاوه منظور است؟

استاد: نه. منظورش این است که وقتی عثمان بعضی از قرائات را از سبعه احرف کنار گذاشت، وقتی بر این مصحف اجماع شد، آن قرائات منسوخ هستند یا نیستند؟ ابن شنبوذ رغم انف ابن مجاهد نمی‌خواند. چون هنوز درگیری پیش نیامده بود. او اصرار داشت که اینها را بخوان تا بگوید کار عثمان و اجماع امت اینها را که نسخ نکرده است. اینها هنوز هست و ما در نماز می‌خوانیم.

وقتی به منزل رفتید این عنوانی را به دقت نگاه کنید. کارهایی که قفاری کرده. کارهای او اصلا بحث جداگانه می‌خواهد. خیلی عجائب دارد. البته ردیه ای بر آن نوشته‌اند. آقای حسینی قزوینی ردیه نوشته است. اما تنها بر بخش امامت آن است. همین تدلیس مهمی که در اینجا کرده، اصلا اسم آن را نمی‌آورند. و حال آنکه باید اینها را گفت. سی سال است که این کتاب چاپ شده، شیعه باید این کتاب را کالمنار کرده باشند و همه جا پخش‌ش کرده باشند که این تدلیس است، کسی که می‌گویی ابن شنبوذ است، نه شیعه‌ای که تو می‌گویی. شما تا به حال راجع به تدلیس او چند مقاله خوانده بودید؟! بعد او می‌گوید به‌خاطر اینکه این کتاب را خواندم سنی شدم.

اولی که من این کتاب را دیدم، دیدم می‌گوید مسلمانان آرام بودند؛ در خوشی بودند، اما عبدالله بن سبا آمد و شیعه را درست کرد؛ شما کنار این مطلب، سند بدهید. می‌دانید عایشه چه می‌گوید؟ می‌گوید زمانی سختتر از زمان خلافت پدر من در امت اسلامیه نبود. «اذا توفی رسول الله ارتدت العرب قاطبتا الا اهل الحرمین»، درحالی‌که قفاری می‌گوید در آرامش بود و هیچ خبری نبود.

پس مالک بن نویره چه کاره بود؟ طبری در تاریخش می‌گوید. فکر هم نمی‌کنند و اینها را می‌آورند.

طبری[8] می‌گوید وقتی خالد، مالک بن نویره را شهید کرد، برای اینکه ابهت بیاندازد سر مالک بن نویره را به‌عنوان أثفیة القدر گذاشتند. به‌عنوان سنگی که زیر دیگ می‌گذارند تا زیر آن آتش روشن کنند، سر مالک را زیر دیگ گذاشتند و آتش روشن کردند و غذا پختند. در تاریخ طبری ببینید. غذا پختند و سر مالک هم زیر دیگ بود. بعد می‌گوید از بس موهای مالک پر حجم بود، دیگ پخته شد ولی هنوز موهای مالک سوخته نشده بود. شما تفسیر طبری را نگاه کنید. خدا این‌گونه می‌خواهد. دفاع خداوند در طول تاریخ از این شهید مظلوم است. علنی می‌گفت ما که نمازمی‌خوانیم، ولی حاضر نیستیم به ابوبکر زکات بدهیم. در تاریخ دو دو تا چهارتا بود. گفت زکات نماز و کنار هم است. کسی که حاضر نیست زکات بدهد مثل این است که نماز نمی‌خواند. لذا خالد رفت و کارهایی کرد که همه می‌دانید.

خیلی عجیب است، طبری می‌گوید دیگ پخته شد ولی... . این به چه معنا است؟ یعنی خداوند متعال می‌گوید تو این واقعه را در کتابت بیاور، عقلاء می‌فهمند که این کرامت مالک است. مگر می‌شود که [اجاق] آتش بگیرد و دیگ پخته شود، اما مو نسوزد؟! این کرامت باهره‌ای برای مالک است. خداوند گذاشته که در تاریخ طبری بماند، یعنی به دستور خلیفه، خالد کسی را شهید کرده که وقتی سر او را در آتش گذاشتند، موهای او نسوخت. سرش سالم مانده تا دیگ پخته شود. بااین‌حال قفاری می‌گوید مسلمانان آرام بودند و هیچ خبری نبود. همه در آرامش بودند تا زمانی‌که عبد الله بن سبا آمد.

شرح مزجهای که من می‌گویم برای این است. کنار هر کلمه‌ای که می‌گوید سند بدهید. یعنی چرا دروغ می‌گویی؟! چرا مسلسلی درست می‌کنی که کنارش گل می‌گذاری؟! یعنی با این عبارات می‌خواهی کاری بکنی که زمینه آن، زمینه فساد در اسلام است. شما می‌توانید تشیع و امامت را به گردن ابن سبا بگذارید؟! قبلاً شواهد روشنی را عرض کرده بودم.

---

[1]صحيح البخاري ج۶ ص۱۷۹

[2]تفسير القرطبي (۱/ ۸۱)

[3] أصول مذهب الشيعة الإمامية الإثني عشرية۱/ ۲۰۳؛ ويدل النص المذكور أيضاً على: أن مصدر هذا الافتراء من طائفة الشيعة كما تفيده تلك الزيادة المفتراة (بسيف علي) كما يدل على أنه لم يكن للأمة المسلمة في ماضيها عهد بهذه المفتريات حتى ظهر هذا الزائغ عن الملة، وكأن ابن الأنباري بهذا يشير إلى شخص بعينه إلا أنه لم يذكره باسمه.. ولكن بدت هويته المذهبية من خلال افتراءاته.

[4]تاريخ بغداد ت بشار (۲/ ۱۰۳)؛ محمد بن أحمد بن أيوب بن الصلت أبو الحسن المقرئ المعروف بابن شنبوذ حدث عن أبي مسلم الكجي،...وكان قد تخير لنفسه حروفا من شواذ القراءات تخالف الإجماع، فقرأ بها. فصنف أبو بكر ابن الأنباري وغيره كتبا في الرد عليه.

[5]معرفة القراء الكبار على الطبقات والأعصار ص: ١٥٦

[6] الفهرست ص٥٠

[7]تفسير القرطبي (١/ ٨١)

[8]تاريخ الطبري ج ٣ ص٢٧٦

علم جفر اهل البیت (ع)

شاگرد: ظاهراً جفر به‌معنای صندوقچه چرمی است.

استاد: صندوقچه نیست، پوست بزغاله است.

شاگرد: یعنی پوستی است که آن را به‌صورت وعاء در بیاورند. به‌صورتی‌که در آن کتاب قرار بدهند. ای به‌صورتی‌که در جفر احمر سلاح قرار بدهند. اینکه حضرت می‌فرمایند «ینظر معی فی الجفر»، خصوصاً برای آن دوره. آیا با این وجود همان اصطلاح علم جفر از آن فهمیده می‌شود یا فقط اوصیای حق دارند کتبی که نزد ما هست را ببینند؟ یعنی پسرم علی تنها کسی است که حق دارد جفر احمر که در آن سلاح هست را ببیند؟ و جفر ابیض که کتب هست.

استاد: یک روایت که نیست. در فدکیه صفحه جفر را نگاه کنید. حضرت می‌فرمایند امروز در جفر نگاه می‌کردم. دیدم زمانی می‌آید که چه فتنه‌هایی می‌شود. یعنی در جعبه چرمی نگاه کردند که فتنه می‌آید؟!

شاگرد: یعنی کتبی که در آن چرم هست.

استاد: شما نگاه کنید، اصلاً جفر به‌معنای صندوقچه نیست. جفر پوست بزغاله‌هایی است که آن علم در آن نوشته شده است. در آن زمان بهترین لوح ها از پوست بود. الآن در الواحی که در موزه ها هست، نگاه کنید. بهترین لوح هایی که نوشته شده، از پوست گاو است. پوست بزغاله، پوست گوسفند. انواعی بوده که لوح بوده و روی آن نوشته می شده. «ینظر معی فی الجفر» یعنی آن علم را می‌داند. البته علم ناقص آن بین علماء هم بوده. کاملش از علامات خاص معصومین است. منظور اینکه اگر به‌معنای وعاء باشد، پوست بزغاله را وقتی به‌صورت چرمی می‌کردند، طوری بوده که وقتی باز می‌شده هم در آن الواح بوده و هم خودش قابلیت داشته که در آن بنویسند.

شاگرد: اینکه در روایت هست «الجفر الاحمر وعاء السلاح»، یعنی آن پوست خودش سلاح بوده. یا آن وعاء سلاح بوده؟ مثل جفر ابیض که وعاء کتب بوده؟

استاد: اینکه ابیض و احمر در آن جا به چه معنا است، باید بررسی کنیم. همانطور که در الموت الابیض و الموت الاحمر داریم. اینها اشاره است. موت ابیض به چه معنا است. به چه دلیل سفید بوده؟ آن باید بررسی شود. ابن خلدون که شیعه نیست. او باب مفصلی در توضیح جفر دارد. شاید من عبارت او را آورده باشم. او همین را می‌گوید که علم است. بعد می‌گوید اگر ما با سند صحیح به امام صادق علیه‌السلام به این علم دست پیدا کنیم، تردید نداریم که درست است. بعد می‌گوید چه کنیم که سند نداریم و آن چیزی که الآن هست، فایده‌ای ندارد. باب مفصلی دارد.

منظور اینکه جفر به‌معنای وعاء باشد، اصلاً لغتش نیست. می‌گویند جلد المعز. یا جلد ولد المعز. آن وعاء حالاتی از آن است که کاربرد داشته. نه اینکه اصل کلمه جفر به این معنا باشد. حالا باز هم نگاه می‌کنیم.

قرائت میرزا هاشم آملی در نماز

شاگرد: هفته پیش راجع به میرزا هاشم آملی فرمودید. خدمت پسر ایشان عرض کردم، گفتند کتاب ایشان به‌صورت جزوه است و هنوز چاپ نشده است. گفتم شما خبر ندارید که در اینجا چه می‌گویند؟ فرمودند من در درس صلات ایشان بودم اما یادم نیست. گفتم نماز را به چه صورت می‌خواندند، دو نماز می‌خواندند؟ فرمودند ایشان یکی‌یکی را هم به زور می‌خواندند!

استاد: بله، ما که به قم مشرف شده بودیم. ایشان در مدرس خان نماز می‌خواندند و طلبه‌ها شوخی می‌کردند و می‌گفتند هر کسی می‌خواهد زود نماز بخواند، نماز آقای آملی برود! مرحوم آقای مرعشی و مرحوم آمیرزا هاشم در این جهت معروف بودند. مقابل آن‌ها هم مرحوم آقای اراکی بودند. حاج آقا متوسط بود. حاج آقا سه ذکر می‌گفتند، صلوات هم می‌فرستادند ولی چون خیلی سریع می‌گفتند، زمان نماز طولانی نمی‌شد. مرحوم آقای اراکی خیلی طولانی می‌خواندند. آقای اراکی چون سن‌شان بالا بود، وقتی در مسجد بالاسر نماز می‌خواندند، خودم رفته بودم، وقتی از سجده دوم سر برمی‌داشتیم باید مدتی راحت می‌نشستیم، نزدیک چهل ثانیه یا بیشتر طول می‌کشید که ایشان اواش اواش از سجده بلند می‌شدند.

شاگرد: پرسیدم که «ملک» و «مالک» هم می‌خواندند، فرمودند یادم نیست. ایشان ظاهراً از شهید مطهری نقل کردند یا اینکه خودشان هم بودند؛ من درست متوجه نشدم، فرمودند که مرحوم علامه طباطبائی هر دو را می‌خواندند.

استاد: بسیار خب. ایشان در المیزان «ملک» را مقدم می‌کنند. جزاکم الله خیرا.

والحمد لله رب العالمین